

به عبارت دیگر گزارش یک روایت پژوهی

محمد عطاران

یک سال برای نگارش آخرین رمانم رمان گودی، وقت گذاشتم.

من در تجربه‌های قهرمانان این داستان مشارکت نداشتم. آنچه برای آن‌ها اتفاق می‌افتاد هرگز برای من رخ نداده بود. من تمام مکان‌های این کتاب را می‌شناختم و پی‌رنگ کتاب براساس داستانی واقعی نوشته شده بود اما من هیچ تأثیری از آن نپذیرفته بودم. واقعیت، بذرها را می‌پاشد و بقیه را من تخیل می‌کنم» (ص ۲۱۵).

کتاب «به دیگر سخن» شرح جومپا لاهیری از یادگیری زبان ایتالیایی و رنج و زحمتی است که برای آن متحمل شده و حالات روحی‌ای که دچارشان شده است. او خود در باره کتاب می‌گوید:

«این کتاب با کتاب‌های دیگرم، فرق می‌کند و در تجربه زیسته من ریشه دارد. به جز دو داستان کوتاه و مختصر، بقیه اثر تخیلی نیست. من آن را نوعی «خودنوشت نامه زبان شناسانه می‌دانم. نوعی خودنگاره^۸. ... سرگذشت تلاش برای اینکه زبانی را از آن خود بکنید و مالک آن بشوید، شباهت فراوانی به فرایندی خلاق دارد؛ فرایندی راز آلود و غیر منطقی» (ص ۲۱۳).

لاهییری مقدمه شکل‌گیری کتاب را به شرح زیر بیان می‌کند:

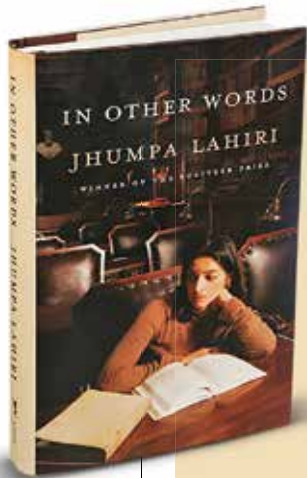
«به دیگر سخن کتابی متفاوت است. تقریباً همه چیز آن را تجربه کرده‌ام. قبلاً گفتم که شروع آن از نگارش دفتر خاطراتم بود؛ متنی شخصی». (ص ۲۱۹).

کتاب موقعی شکل گرفت که لاهیری با انگیزه یادگیری زبان ایتالیایی به رم رفت و مدت دو سال در آنجا اقامت کرد. او با زبان ایتالیایی در دوره دکتری آشنا شده بود و مدت زمان مدیدی با آن

اشاره

جومپا لاهیری، نویسنده آمریکایی هندی تبار، از معروف‌ترین رمان‌نویسان آمریکایی است که رمان‌هایش بیشتر ترجمان رفت و برگشت ذهنی مهاجران هندی میان فرهنگ پیشین و فرهنگ جدید آن‌هاست. داستان‌های او پرکشش و خواندنی هستند و او به خاطر این داستان‌ها جوایز مختلفی دریافت کرده است. کتاب او «مترجم دردها»^۲ که در سال ۱۹۹۹ منتشر شد، در سال ۲۰۰۰ برنده جایزه پولیتزر شد. کتاب نخست او «همنام»، به فیلم تبدیل شد. کتاب‌های دیگر او «گودی» و «خاک غریب» نیز با استقبال زیادی مواجه شده‌اند.^۳ جومپا لاهیری در سال ۲۰۱۵ جایزه ملی ادبیات را دریافت کرد. او اکنون استاد نگارش خلاق در دانشگاه پرینستون است. آخرین کتاب او که با سایر آثارش متفاوت است و در فارسی با عنوان «به دیگر سخن»^۴ برگردان شده، در سال ۲۰۱۶ انتشار یافت. اصل این کتاب را، لاهیری، به زبان ایتالیایی نوشته و آن گلدشتاین^۵ آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. کتاب در سال ۲۰۱۶ توسط انتشارات پنگوئن منتشر شده است. در یک طرف کتاب نسخه ایتالیایی و در سوی دیگر آن نسخه انگلیسی منتشر شده است. این کتاب را می‌توان نوعی روایت پژوهی دانست که طی آن نویسنده روایت تجربه‌های خود را تحلیل می‌کند.

جومپا لاهیری در باره کتاب «به دیگر سخن» می‌گوید که این کتاب با آثار قبلی‌اش تفاوت دارد. «در این کتاب من برای اولین بار قهرمان اثرم هستم. کتاب هیچ اشاره‌ای به دیگران ندارد. من در مقام اول‌شخص در کتاب ظاهر شده‌ام و به صراحت از خودم سخن می‌گویم. ... من بیش از



این کتاب در تجربه زیسته من ریشه دارد. من آن را نوعی «خود نوشت نامه زبان شناسانه می دانم. نوعی خود نگاره سرگذشت تلاش برای اینکه زبانی را از آن خود بکنید و مالک آن بشوید، شباهت فراوانی به فرایندی خلاق دارد؛ فرایندی راز آلود و غیر منطقی

دیگر آن زبان مرد. انگلیسی سررسید و نقش نامادری را ایفا کرد.

آن بخش از من که انگلیسی حرف می زد، به مدرسه می رفت می خواند و می نوشت، فرد دیگری بود. من هویتم را با هیچ یک از دو زبان بنگالی و انگلیس مشخص نکردم. یکی همیشه پشت دیگری پنهان می شد، اما نه به طور کامل؛ درست مانند ماه کامل

که تقریباً همه شب را پشت توده ابرها پنهان می شود و ناگهان، به صورت خیره کننده ای، پدیدار می گردد. ... من می دانستم که باید هر دو زبان را خیلی خوب صحبت کنم، زبان بنگالی را به خاطر دل خوشی والدینم و زبان انگلیسی را به خاطر بقا در آمریکا. .. آن دو زبان باهم همراه نمی شدند. این دو رقبای ناسازگاری بودند که هیچ یک دیگری را تحمل نمی کرد. آن دو زبان به جز «من» هیچ وجه مشترکی نداشتند. من هم احساس می کردم تناقضی در درون من است.

خانواده من انگلیسی را فرهنگ بیگانه ای می دانستند که نمی خواستند تسلیم آن شوند. بنگالی بخش دیگر وجود من به والدینم تعلق داشت نه آمریکا. معلمان و دوستانم، کنجکاو می کردند تا ببینند زبان بنگالی که من با آن صحبت می کردم، چه زبانی است. اصلاً به آن اهمیتی نمی دادند تا درباره آن صحبت کنند.

هر چه بیشتر به انگلیسی می خواندم و یاد می گرفتم، به عنوان یک دختر بیشتر با زبان انگلیسی همذات پنداری می کردم. سعی می کردم مانند دوستانم باشم؛ دوستانی که به زبان دیگری سخن نمی گفتند. ... من از سخن گفتن به بنگالی شرمسار بودم و درعین حال، از شرمگینی خود نیز شرمسار. سخن گفتن به انگلیسی یعنی جدا شدن از پدر و مادرم. سخن گفتن به انگلیسی به معنای آن بود که در فضایی که بودم خود را منزوی ببینم؛ جایی که دیگر، حمایت والدینم را نداشتیم. ... من نتیجه انگلیسی صحبت نکردن یا صحبت کردن با لهجه خارجی را کاملاً دیدم. من دیواری را که پدر و مادرم هر روز با آن مواجه می شدند دیدم. نامنی مداومی که آن ها داشتند. بعضی اوقات من مجبور بودم معنای بعضی از

سرو کله می زد و دور و بر آن می پلکید. او درباره سابقه آشنایی با ایتالیایی می گوید:

«در دانشگاه تصمیم گرفتم رساله دکتری خود را درباره تأثیر معماری ایتالیا بر نمایشنامه نویسان قرن هفدهم بنویسم. در تعجب بودم که چرا بعضی از نمایشنامه نویسان تراژدی های خود را به زبان انگلیسی ولی در مکان های ایتالیایی نوشته اند. این ایده، جدایی دیگر بین زبان و محیط را می رساند. این دلیلی دیگری بود که من زبان ایتالیایی را یاد بگیرم» (ص ۲۱).

لاهییری معتقد است که «یادگیری زبان بیگانه، بهترین راه ممکن برای سازگاری با مردم در کشوری بیگانه است. بدون زبان شما نمی توانید احساس حضور مشروع و محترمانه بکنید. صدا و قدرت ندارید» (ص ۱۴۱).

خود او این احساس ناتوانی را از همان هنگام ورود به مهد کودک احساس کرده است. پدر و مادر او اهل کلکته هند بودند که به آمریکا مهاجرت کرده بودند. لاهییری می گوید: «آن ها سعی بر حفظ فرهنگ خود داشتند و اصراری بر آموختن زبان انگلیسی توسط من نداشتند. من باید در خانه به زبان بنگالی با پدر و مادرم صحبت می کردم و در مدرسه و با دوستان، معلمان، همسایه ها، فروشندگان و دیگران، به زبان انگلیسی». از همان آغاز این تضاد و تناقض، تجربه دردناکی را برای او رقم زد.

«نخستین زبان من بنگالی بود. والدینم آن را به من آموختند. تنها زبانی که با آن صحبت می کردم تا چهار سال بنگالی بود و خیلی برایم راحت بود؛ گرچه من در کشوری متولد شده و در کشورهایی بزرگ شده بودم که زبان انگلیسی، زبان آن ها بود. اولین مواجهه من با انگلیسی سخت و ناخوشایند بود. آن هم موقعی که به مهد کودک فرستاده شدم، به گونه ای که مرا دچار آسیب روحی کرد. برایم سخت بود که به معلمان اعتماد کنم و دوست پیدا کنم؛ چون مجبور بودم به زبانی دیگر صحبت کنم که زبان من نبود و به سختی با آن آشنا بودم و به نظرم بیگانه می آمد. فقط دوست داشتنم به خانه بروم؛ به ماوای زبانی که می شناختم و دوستش داشتم» (ص ۱۴۹).

«چند سال بعد بنگالی به کنار رفت. موقعی که من خواندن را شروع کردم. شش یا هفت ساله بودم. از آن هنگام، دیگر به زبان مادری ام تسلط کمتری داشتم؛ زبانی که مرا پرورده بود. به عبارت

آشنایی با زبان جدید مستلزم غرق کردن خودتان است. شما باید ساحل را ترک کنید؛ بدون کمر بند نجات، بدون وابستگی به زمین سفت و محکم

اصطلاحات را برای آن‌ها توضیح دهم. مثل اینکه من پدر و مادر آن‌ها بودم. گاه من به‌جای آن‌ها صحبت می‌کردم. در مغازه‌ها، فروشنده‌ها مایل بودند من را مورد خطاب قرار دهند؛ فقط به خاطر اینکه انگلیسی من فاقد لهجه بود» (ص ۱۵۱).

لاهییری معتقد است: «وقتی در سرزمینی هستید که زبان مادری شما بیگانه انگاشته می‌شود، احساس بیگانگی مداوم می‌کنید. شما با زبانی رازگونه و ناآشنا سخن می‌گویید که با محیط شما تطابق ندارد؛ غیبتی که بین شما و محیط فاصله ایجاد می‌کند» (ص ۱۹).

لاهییری که پیش از آن با معلم ایتالیایی خود هفته‌ای یک ساعت زبان ایتالیایی تمرین می‌کرد، تصمیمی اساسی می‌گیرد؛ او به رم می‌رود و دو سال با خانواده در آنجا می‌ماند تا زبان ایتالیایی را همچون مردم ایتالیا بیاموزد؛ طوری که این زبان برایش زبانی خودی شود. البته او شش ماه قبل از عزیمت به رم، جز متن‌های ایتالیایی هیچ متنی نمی‌خواند ولی هنوز فکر می‌کرد که با این زبان غریبه است و گویی بیست سال است فقط دور و بر آن می‌چرخد و چیزی یاد نمی‌گیرد. به نظر او برای آشنایی با زبان ایتالیایی و هر زبان دیگری باید در آن غرق شد. لاهییری در وصف حال خود در این زمان می‌گوید: «می‌خواهم از دریاچه کوچکی عبور کنم. دریاچه کوچک است ولی از ساحل خیلی دور به‌نظر می‌آید و شنا کردن در آن فراتر از توش و توان من است. می‌دانم که میانه دریاچه بسیار عمیق است؛ حتی اگر شنا بدانم، می‌ترسم که در آب بدون هیچ پشتیبانی تنها بمانم.

دریاچه در منطقه‌ای دورافتاده قرار دارد و برای رسیدن به آن باید از جنگل ساکتی عبور کرد. در سوی دیگر دریاچه، کلبه‌ای است؛ تنها اقامتگاه مسکونی آنجا. وقتی کمی از ساحل دور می‌شوی، دیگر عمق دریاچه را نمی‌بینی. صبح هنگام مردم را می‌بینم که به دریاچه می‌آیند؛ مانند خود من، ولی به خلاف من با اعتمادبه‌نفس، شناکنان از دریاچه می‌گذرند. به آن طرف دریاچه می‌روند؛ جلوی کلبه کمی می‌مانند و سپس برمی‌گردند. من به آن‌ها حسادت می‌کنم. یک ماه تمام دور دریاچه شنا کردم ولی جرئت نکردم خیلی دور بروم. یک روز صبح نزدیک آخر تابستان دو نفر از دوستانم را جلوی دریاچه دیدم. آن‌ها می‌خواستند از دریاچه عبور کنند و کلبه آن طرف

رودخانه را ببینند. من هم تصمیم گرفتم با آن‌ها بروم. می‌دانستم که آن‌ها با من در آب هستند؛ در عین حال می‌دانستم من تنها هستم. بعد از مدتی دست‌وپا زدن، در میانه راه بودم. تا قسمت عمیق‌تر آب ادامه دادم. بعد از یک‌صد حرکت، می‌توانستم ته آب را ببینم. حالا آن سوی دریاچه دور از من قرار گرفته بود.

حالت من در فراگیری زبان ایتالیایی همانند همین وضعیت بود. بیست سال بود که دوروبر آن شنا می‌کردم. همیشه دوروبر آن شنا می‌کردم. تا بالاخره تصمیم گرفتم به آن طرف بروم.

بیست سال تمام من زبان ایتالیایی را می‌خواندم مثل اینکه در کنار دریاچه شنا می‌کردم. همیشه نزدیک به زبان اصلی خود، انگلیسی، بودم. همیشه ساحل را در آغوش می‌کشیدم. برای تمرین خوب بود؛ برای ماهیچه‌ها، برای مغز، ولی هیجان‌انگیز نبود. اگر شما زبان خارجی را به همین صورت مطالعه کنید هیچ‌وقت در آن غرق نخواهید شد. زبان دیگری است که شما را حمایت کند و جا دهد ولی شما نمی‌توانید بدون امکان غرق شدن و غوطه‌ور شدن در آب شناور بشوید. آشنایی با زبان جدید مستلزم غرق کردن خودتان است. شما باید ساحل را ترک کنید؛ بدون کمر بند نجات، بدون وابستگی به زمین سفت و محکم (ص ۱۰).

بنابراین، او به ایتالیا می‌رود. رفتنی که پیش از عزیمت، شوق زیادی در او ایجاد کرده است؛ لذت کشف دنیایی جدید و راز آلود. لذتی که پیش از رفتن، حس می‌شود.

«هر وقت بتوانم، در هنگام مطالعه، در راه، در رختخواب پیش از خواب، غرق در زبان ایتالیایی می‌شوم. به سرزمین کشف نشده‌ای می‌روم که تیره‌وتار است؛ تبعیدی خودخواسته. گرچه هنوز در آمریکا هستم، خود را از قبل در جای دیگری حس می‌کنم. حین خواندن، خود را مانند مهمانی می‌بینم که خوشحال است و سرگردان. باخواندن، هیچ‌وقت خود را در خانه حس نمی‌کنم... وقتی عاشقید می‌خواهید همیشه زنده بمانید. هیجان را دوست دارید. هیجانی که در آن احساس پایداری می‌کنید. خواندن به زبان ایتالیایی در من اشتیاقی مشابه را می‌آفریند. نمی‌خواهم بمیرم؛ چون مرگ من مترادف با پایان کشف زبان ایتالیایی است. هر روز واژه‌های جدید می‌آموزم. عشق واقعی، ابدیت را بازنمایی می‌کند» (ص ۴۵)

پس از یک هفته اقامت در رم، شروع به نوشتن

خاطرات خود می‌کند. به نظر او نفس نوشتن باعث می‌شود که حالت انفعال را در برابر زبان جدید، از دست بدهیم و فعالانه با آن مواجه شویم. اگر هر روز به ایتالیایی بخوانیم ولی ننویسیم، احساس انفعال می‌کنیم. او درباره‌ی خود می‌گوید: «هر موقع می‌نویسم فعالم ولی موقعی که نمی‌نویسم فعال نیستم» (ص ۱۳۱). لذا از همان هفته پس از ورود، دفتر خاطراتش شروع به پر شدن می‌کند. نوشتن به اشکال دیگر هم ادامه دارد. معلمی ایتالیایی هم دارد که به او آموزش می‌دهد ولی نخستین تجربه‌های نوشتن او چندان سخت است که گاه احساس مرگ به او دست می‌دهد.

«اولین قطعه‌ی ایتالیایی که نوشتم، چیزی سرسری و جزئی بود، با وجود این، سعی کردم سخت کار کنم تا کامل شود. این قطعه را به معلم ایتالیایی خود در رم دادم. وقتی آن را به من برگرداند، مردم؛ فقط اشتباهاتم را می‌دیدم. خطاهایم را. فاجعه بود! تقریباً همه‌ی جملات تغییر کرده بود. اولین نسخه را با قلم قرمز تصحیح کردم. در آخر کار، صفحات به اندازه‌ی کلمات مشکی قرمز بود (ص ۶۱).

تلاش می‌کنم هر چیز را از طریق نوشتن کشف کنم. رفتن به ایتالیا تنها راه یادگیری زبان به شکل عمیق‌تر است؛ تنها راه برانگیزاننده. از دوره‌ی طفولیت به کلمات تعلق داشتم. کشور نداشتم، فرهنگ خاصی نداشتم. اگر نمی‌نوشتیم و با کلمات بازی نمی‌کردم، احساس حضور در جهان نمی‌کردم. معنای واژه چیست، و نیز زندگی؟ در نهایت، به نظر من هر دو یک چیزند. همان‌طور که کلمه ابعاد مختلف دارد، نکات دقیق و ظریف، پیچیدگی زیاد، زندگی هم این‌گونه است. زبان آینه است؛ استعاره‌ای اساسی. چون در نهایت معنای کلمه مانند شخص بی‌مرز و بی‌نهایت است» (ص ۸۷).

به نظر جومپالا هیری شاید زبان تنها مقوله‌ای است که فناوری در یادگیری آن سهم چندانی ندارد. اگر چه فناوری امروزه، امور را ساده، آسان و در دسترس کرده ولی زبان همچنان از دسترس آن به دور مانده است و تعامل زنده و پویای انسانی را لازم دارد.

«باید فناوری را سپاس گفت. از آن‌رو که فاصله و انتظار را محو کرده است. امروز می‌توانیم با اطمینان بگوییم که جهان کوچک‌تر از آن است

که پیش‌از این ما می‌پنداشتیم. ما همیشه به هم مرتبطیم؛ در دسترسیم. فناوری فاصله را نفی می‌کند؛ امروز بیش از همیشه... اما درباره‌ی نوشتن به زبانی جدید و راه یافتن در بطن آن، فناوری کاری نمی‌کند. شما نمی‌توانید فرایند نوشتن را تسریع و کوتاه کنید؛ گام‌ها کند است و با تردید. هیچ راه میانبری وجود ندارد. هر قدر که زبان را بهتر درک می‌کنم، درمی‌یابم که مرا آشفته‌تر می‌کند. هر چه نزدیک‌تر می‌شوم، دورتر می‌گردم. حتی امروز، فاصله‌ی میان من و زبان ایتالیایی همچنان بر طرف نشده است» (ص ۹۱).

لا هیری برای یادگیری زبان ایتالیایی بسیار تلاش می‌کند و بیشتر این تلاش صرف نوشتن می‌شود اما او همچنان فکر می‌کند که زبان، فرهنگ است و وقتی شما به فرهنگ یک زبان تعلق ندارید همیشه در حالت تعلیق به سر می‌برید.

«من در حاشیه می‌نویسم. من همیشه در حاشیه کشورها و فرهنگ‌ها زندگی کرده‌ام. من منطقه‌ای جانبی دارم که مانع می‌شود احساس کنم در جایی ریشه دارم. گرچه در آن منطقه احساس راحتی می‌کنم. تنها منطقه‌ای که به طریقی فکر می‌کنم به آن تعلق دارم... من می‌توانم مرزهای زبان ایتالیایی را دور بزنم ولی درون آن از من می‌گریزد. مسیرهای پنهان آن را نمی‌بینم و نیز لایه‌های پنهانش را. سطوح پنهان و بخش تو در توی زبان را» (ص ۹۳).

به جرئت می‌توان گفت که کتاب «به دیگر سخن» اثر لا هیری، یکی از بهترین آثاری است که به گونه‌ای روایی، تجربه‌ی دشوار زبان آموزی را با تکیه بر تجربه‌های زیسته به خوبی بیان کرده و نمونه‌ای خوب از «خود روایتگری» تحلیلی را نمایش گذاشته است.

*پی‌نوشت‌ها

1. Jhumpa Lahiri
2. Interpreter of Maladies
3. The Lowland
4. Unaccustomed Earth

۵. هر چهار رمان او را امیرمهدی حقیقت به فارسی ترجمه و منتشر کرده است. ترجمه‌های دیگری نیز به زبان فارسی، از همین آثار منتشر شده است.

۶. ترجمه‌ای از این کتاب با نام‌های «به دیگر سخن و عبارت دیگر» به زبان فارسی منتشر شده است.

7. Ann Goldstein
8. Self portrait
9. Self narrative

به نظر
جومپالا هیری
شاید زبان تنها
مقوله‌ای است
که فناوری در
یادگیری آن سهم
چندانی ندارد.
اگر چه فناوری
امروزه، امور را
ساده، آسان و
در دسترس کرده
ولی زبان همچنان
از دسترس آن به
دور مانده است
و تعامل زنده و
پویای انسانی را
لازم دارد